

فصلنامه علمی - پژوهشی «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» دانشگاه الزهراء(س)
سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۶، پیاپی ۳۴

گونه‌شناسی «تعلیق حکم بر وصف» در تفسیر المیزان

مهدی رجائی^۱

محمد رضا ستوده‌نیا^۲

محسن صمدانیان^۳

رضا شکرانی^۴

۱۰,۲۲۰۵۱/tqh.۲۰۱۷,۹۶۰۲,۱۱۹۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۱۴

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۰۸/۰۱

چکیده

قاعده «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» از قواعد مهم زبانی است که از دیر باز در علوم گوناگون مانند بلاغت، فقه، اصول و تفسیر بدان توجه شده و دانشمندان اسلامی و بویژه اصولیان و فقها در تحلیل‌های خویش از آن بهره جسته‌اند. نویسنده کتاب «المیزان فی

۱. دکترای علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) mahdirajae@yahoo.com

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان bayanelm@yahoo.com

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان m.samadianian@ltr.ui.ac.ir

۴. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان shokrani.r@gmail.com

تفسیر القرآن» نیز با اشرافی که بر علوم مختلف داشته، در تفسیر برخی آیات قرآن کریم از این قاعده استفاده کرده است. مقاله حاضر که از نوع تحقیقات کیفی بوده و با روش توصیفی تحلیلی به نگارش در آمده، قاعده مذکور را مورد بازخوانی دقیق قرار داده است. نویسنده بدنبال پاسخ به این سؤال هاست که در تفسیر المیزان، گونه‌های وصفی که حکم بر آنها معلق شده چیست و مبانی طباطبائی در بکارگیری این قاعده و روش استفاده از آن ذیل آیات گوناگون کدام است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد طباطبائی معنای «وصف» در قاعده را بسیار گسترده تر از صفت نحوی و به معنای هر قیدی که بتواند دایره معنایی جمله را محدود کند می‌داند. وی در تحلیل آیات برای بیان قاعده از سه شیوه استفاده کرده است. در برخی آیات از قاعده «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» به صراحت نام می‌برد و در ذیل آیات زیادی نیز از تعبیر «وضع المظهر موضع المضمّر» و نیز تعبیر «بما أنه، بما أنهم»، «من حیث» و مانند آن استفاده می‌کند. آشنایی با مبانی و روش تحلیل طباطبائی بعنوان یکی از مفسران قرآن کریم، زمینه استفاده از این قاعده، ذیل بسیاری از آیات دیگر قرآن را فراهم کرده و راه را برای کشف مدالیل التزامی نوین از کتاب الهی هموار خواهد ساخت.

واژه‌های کلیدی: قاعده «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه»، تعلیق حکم بر وصف، تفسیر المیزان، روش شناسی، طباطبائی، قید شناسی.

۱. مقدمه

قرآن کریم اصلی‌ترین منبع برای استنباط معارف دین و فهم آموزه‌های شریعت مقدس اسلام بوده و برداشت صحیح از متن قرآن با بکاربردن روش‌های صحیح امکان‌پذیر است.

دانشمندان اسلامی از قرون اولیه ظهور اسلام بر این باور بوده‌اند که برای دست یابی به مدلول واقعی الفاظ و ترکیب‌های قرآن مجید تکیه بر بنیان‌هایی استوار ضروری است و به همین خاطر همواره به تبیین روش‌های صحیح برداشت از متن اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند. در این راستا علوم گوناگونی همچون صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، اصول و منطق تدوین شد و با گذشت زمان روز به روز گسترش یافت و فربه‌تر شد. در قرون اخیر نیز در کنار تألیفات فراوانی که در موضوع علم اصول نوشته شده، عناوین جدیدی همچون روش‌های تفسیری، مبانی تفسیری، مناهج تفسیری و مانند آن به چشم می‌خورد که همگی با هدف شناخت انواع راهها و ابزارهای مفسران در تفسیر و نیز تعیین مرز روش‌های درست از نادرست و جلوگیری از سوء برداشت‌ها تدوین یافته است.

در میان علوم مذکور، علم اصول از جایگاه ویژه‌ای در استنباط از متن برخوردار بوده و مباحث الفاظ در این دانش ارزشمند که در واقع علم‌الدلاله و بخشی از دانش جدید معناشناسی (Semantic) محسوب می‌شود، همواره مورد توجه فقیهان و مفسران بوده است. مطالعه تطبیقی یافته‌های جدید زبان‌شناسی با میراث ادبی و اصولی دانشمندان مسلمان حاکی از هم‌پوشانی گسترده میان این دانشها است (شکرانی، ۱۳۸۰، ص ۱۱-۳۰) یکی از قواعدی که در کتاب‌های اسلامی برای استنباط و استخراج معنا از متن مشاهده می‌شود، اما عالمان غربی اشاره‌ای بدان نکرده‌اند، قاعده ارزشمند «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» است. اولین کتاب ادبی که در منابع کهن، به این قاعده اشاره کرده مربوط به قرن هفتم هجری است. در کتاب مفتاح العلوم سکاکی (م ۶۲۸ ق) در باب اقسام مسند الیه یکی از کاربردهای اسم موصول را اشاره به وجه بناء خبر ذکر کرده که تعبیر دیگری از همین قاعده است. (خطیب قزوینی و سکاکی، ۲۰۰۳، ج ۱، ص ۱۷۲) اما کاربرد این قاعده در نگارش‌های اصولی قدمتی بیش از این دارد و اصولیان متقدم شیعی و سنی همچون سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) و فخر رازی (م ۶۰۶ ق) به این قاعده توجه داشته و در بحث مفهوم وصف که رابطه تنگاتنگی با این قاعده دارد از آن استفاده کرده‌اند. (علم الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۹۸؛ مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۹؛ فخر رازی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۲۱۷). مفسران شیعه و سنی هم چون سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) و ابن

عربی (م ۶۳۸ ق) نیز در برداشتهای تفسیری به این قاعده توجه داشته‌اند. (علم الهدی، ۱۴۳۱، ج ۱، ص ۱۶۰؛ ابن عربی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۶۶۳).

در میان انبوه نگاه‌های تفسیر قرآن، گروهی از مفسرانی که با علم اصول آشنا بوده‌اند در ذیل برخی آیات از این قاعده در استدلال و استنباط بهره برده‌اند و تفسیر گران‌سنگ المیزان از این دسته تفاسیر است. طباطبائی با تسلطی که بر علوم اسلامی و از جمله علم اصول داشته، در تفسیر آیات زیادی به این قاعده استناد کرده است، نویسنده این مقاله بر آن است تا مبانی طباطبائی را در بکارگیری این قاعده ذیل آیات بررسی و تحلیل نماید و روشی که علامه در بکارگیری این قاعده استفاده کرده را مشخص کند. در نوشتار حاضر اقسام و صفه‌هایی که حکم بر آن معلق شده و نویسنده المیزان معنای علیت را از آن تعلیق برداشت کرده‌اند گونه‌شناسی شده و تعابیر متفاوتی که وی از این قاعده ذیل آیات گوناگون داشته نیز مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. هیچ یک از پژوهش‌گران المیزان به این قاعده و شیوه استفاده از آن نپرداخته‌اند و حتی اوسی در کتاب «روش تفسیر علامه طباطبائی در تفسیر المیزان» هیچ اشاره‌ای به آن نداشته است (اوسی، ۱۳۸۱). نویسنده در این مقاله با روش توصیفی تحلیلی، به بازخوانی روش طباطبائی در بکارگیری این قاعده خواهد پرداخت.

تبیین معنای قاعده «تعلیق حکم علی الوصف مشعر بالعلیه»

پیش از بررسی و تحلیل روش طباطبائی به صورت مختصر به معناشناسی قاعده پرداخته می‌شود: «تعلیق» در لغت به معنای مشروط کردن و آویخته کردن چیزی بر چیز دیگر است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۶۲؛ احمد بن فارس بن زکریا، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۱۲۵؛ فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۱) تعلیق در اصطلاح معانی گوناگونی دارد، اصطلاح تعلیق در علوم گوناگون متفاوت است. (ابوالفداء، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶؛ ابن سراج، ج ۱، ص ۱۷۳).

تعلیق به معنای نیاز ظرف و جار و مجرور به فعل یا شبه فعل نیز آمده است. افزون بر آن، به مشروط کردن جمله‌ای بر جمله دیگر نیز تعلیق به شرط گفته می‌شود. در علم معانی، تعلیق به محال یکی از روشهای تاکید است که روی دادن حادثه‌ای مشروط به وقوع امری محال می‌شود. همچنین این واژه در تعریف استعاره آمده است (مطلوب، ۲۰۰۰، ص ۸۴) علاوه بر آن «تعلیق» اصطلاحی است که در کنار کلمه «ادماج» بکار می‌رود و یکی از فنون

بلاغت است تعلیق به معنای حاشیه نویسی نیز آمده است. (ابن سراج، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۷۳؛ تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۲۸۳؛ دقر، ۱۳۹۵، ص ۱۲۶؛ صاحب حمایه، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۴۴۷؛ مطلوب، ۲۰۰۰، ص ۳۸۸). تعلیق در علم اصول، اصطلاحی در مقابل تنجیز است؛ مراد از تنجیز، مطلق بودن و عدم اناطه به چیزی است و مراد از تعلیق، توقیف و ربط است؛ (صنقر، ۱۴۲۸، ج ۱: ۵۷۵؛ ج ۲: ۵۹۳). تعلیق در عبارت «تعلیق حکم بر وصف» نیز که بیشتر در بحث مفهوم و صف از آن یاد می شود، به معنای مقید بودن است و تعلیق حکم بر وصف به معنای مقید بودن حکم (به معنای اصولی) بر وصف است. مانند اینکه در حکم «فی الغنم السائمه زکاة» حکم وجوب بر صفت «سؤم» معلق شده یعنی وجوب زکات به صفت «سؤم» مقید شده است. (نک: هلال، ۱۴۲۴: ۳۱۳).

«حکم» در لغت به معنای قضاوت کردن است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۱۹۰۱؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۶۶) اما در اصطلاح علمای منطق، بلاغت و فقه، اصطلاح «حکم» در معنای گوناگونی بکار می رود:

۱. معنای اول حکم: در علم منطق، قضیه ای که در آن به «ثبوت شیء لشیء» یا به «مجرد ثبوت شیء» یا به «نفی شیء از شیء» دیگر یا به «مجرد نفی شیء» حکم شود، قضیه حملیه نامیده می شود، البته قسم اول موجه و قسم دوم سالبه نام دارد؛ مانند: دانا عزیز است، دانا هست، دانشمند منافق نیست، عدالت نیست. (مجتهد خراسانی، ۱۳۵۶، ص ۱۵۲) هر قضیه از وجود سه جزء ناگزیر است: موضوع، محمول و نسبت.

موضوع: جزئی که نهاده شده تا بر آن حکم شود (نفیاً یا اثباتاً) در علم منطق موضوع نامیده می شود. این بخش از قضیه در دستور زبان فارسی «نهاد» (شمیسا، ۱۳۷۹، ص ۶۵) و در دستور زبان (نحو) عربی «مبتدا»، نامیده می شود. (سیرافی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۱۷۳) علمای علم معانی به این بخش «مسندالیه» می گویند. در جملات: حسن کتاب را خواند، محمد آمد، مجید در تهران زده شد و علی گرسنه است، از جهت دستور زبان، حسن و محمد فاعل، مجید نائب فاعل و علی مبتدا است، اما در علم معانی به همه این کلمات (همه انواع نهاد) مسندالیه گفته می شود. (مجتهد خراسانی، ۱۳۵۶، ص ۱۵۳).

محمول: در دستور زبان فارسی به صفت یا اسمی که آن را با فعل ربطی به نهاد نسبت می‌دهیم «گزاره» می‌گویند (شمیسا، ۱۳۷۹، ص ۶۶) و در نحو عربی به آن «مسند» گفته می‌شود؛ مانند: درخت سبز است. (سیرافی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۱۷۳) در علم منطق به جزئی از قضیه که بر شیء اول بار یا از آن جدا و برکنار می‌شود و به عبارت دیگر جزئی که به وسیله آن حکم شده محمول گفته می‌شود. (مجتهد خراسانی، ۱۳۵۶، ص ۱۵۳).

اسناد (نسبت): امری معنوی است که اتحاد واقعی موضوع و محمول را می‌رساند. در علم منطق به نسبت به لحاظ اینکه تناسب اتحادی موضوع و محمول را نشان می‌دهد حکم یا ربط یا حمل نیز گفته می‌شود و نماینده لفظی این امر معنوی، رابطه نام دارد. (مجتهد خراسانی، ۱۳۵۶، ص ۱۵۴). اهل منطق ربط را فانی در دو طرف می‌دانند؛ اما علمای علم معانی بجای کلمه نسبت یا ربط، لفظ اسناد را بکار می‌برند و همان‌طوری که گفته شد اسناد را جزو مفهوم مسند می‌دانند. (شمیسا، ۱۳۷۹، ص ۶۸)

از مطلب گفته شده معلوم می‌شود که منظور از تعلیق حکم بر وصف در معنای اول (که مربوط به جملات خبریه است)، تعلیق مسند بر وصف است و منظور از مسند معنایی است که در علم معانی از آن اراده می‌شود: یعنی فعل یا صفت یا حالتی که آن را به ایجاب یا به سلب به مسندت‌الیه نسبت می‌دهند و شامل مفعول، فعل ربطی، قید، مسند دستوری و متمم‌ها نیز می‌شود و اسناد جمله جزئی از مفهوم آن است.

۲. معنای دوم حکم: کلمه «حکم» در علم اصول معنایی متفاوت با علم معانی و منطق دارد. در اصطلاح اصولی، حکم همان خطاب خداست که به افعال مکلفین تعلق گرفته و به صورت اقتضاء، تخیر یا وضع است. (عبد المنان، ۱۴۲۴، ص ۶۱؛ خالد رمضان، ۱۴۱۸، ص ۱۰)

«وصف» یا «نعت» در تعریف نحویان عبارت است از: «ما دل علی صفة شیء من الاعیان او المعانی و هو موضوع لیحمل علی ما یوصف به» (الغلابینی، ۱۳۶۲، ج ۱ ص ۹۷) اما نزد اصولیان وصف عبارت است از هر قیدی که عارض بر موضوع شده و قابلیت قید زدن به آن و کوچک کردن دایره اش را داشته و بتواند قدری دامنه اطلاق را برچیند؛ خواه نعت نحوی باشد و خواه نباشد. پس وصف اصولی شامل موارد ذیل می‌گردد: نعت نحوی مانند: «أكرم

انساناً عالماً؛ حال نحوی مانند: «أكرم زیداً عالماً»؛ تمیز نحوی مانند: «أكرم زیداً عالماً فقیهاً»؛ ظرف نحوی مانند: «أكرم زیداً یوم الجمعة»؛ جار و مجرور مانند: «أكرم زیداً فی المدرسه» (خالد رمضان، ۱۴۱۸، ص ۲۸۳)

«مُشعر» نیز در لغت به معنی «خبردهنده» و «فهماننده» است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۵۰)؛ اشعار یا دلالت اشاره یا دلالت معنویه معنایی است که از الفاظ نص به ذهن متبادر نمی‌شود بلکه لازمه معنای متبادر از الفاظ است (بدری، ۱۴۲۸، ص ۶۱). دلالت اشعاری از نوع دلالت التزامی و منطوقی کلام است که دامنه حجیت آن از یک درصد تا صد درصد است. بدین معنا که اشعار، سرنخی است که به مخاطب کلام داده می‌شود و مخاطب می‌تواند از این سرنخ استفاده کند و با کمک سایر قرائن کلام، میزان اشعار را تقویت کند تا به درجه ظهور و دلالت تام برسد (ستوده نیا و رجایی، ۱۳۹۳، ص ۴).

فیلسوفان در تعریف مفهومی «علیت» گفته‌اند: علت، چیزی است که از وجود آن وجود شئی دیگر حاصل می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۳۱۷). در اصول فقه درباره معنای «علت» دو دیدگاه وجود دارد. گروهی از اصولیان معتقدند هنگامی که حکم بر صفتی یا قیدی معلق شود، آن قید علت حکم است اما اینگونه علت‌ها، علت‌های حقیقی نیستند بلکه معرفات و عناوینی برای احکام هستند و از انتفاء آن‌ها، انتفاء حکم لازم نمی‌آید؛ در مقابل، گروه دیگر بر این باورند که وقتی حکم بر وصفی معلق می‌شود، افاده علیت دارد و ظاهر علت این است که منحصره باشد و از آن علت منحصره انتفاء حکم با انتفاء وصف لازم می‌آید. (بدری، ۱۴۲۸، ص ۲۸۰). بنابراین گروهی از اصولیان معنای علیت در فلسفه و اصول را یکسان می‌دانند، اما گروهی دیگر علیت را به معنای معرف حکم بودن می‌دانند نه علت حقیقی.

با توجه به مطالب بیان شده روشن می‌شود که معنای قاعده در جملات انشائی و خبری متفاوت است. در جملات خبری «تعليق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» بدین معناست که اگر اسناد موجود در جمله بر صفتی آویخته شود، یعنی یکی از مسند یا مسند الیه یا متعلقات آندو دارای قیدی باشند این قید می‌تواند علامتی برای علیت اسناد باشد. برای نمونه در جمله «الجواد لایخیب سائله» «انسان بخشنده سائل را نا امید نمی‌سازد»، که اسناد جمله (نا امید

نکردن) بر وصف جواد معلق شده، و صف مشعر بر علیت اسناد است، یعنی بخاطر بخشنده بودنش، سائل را ناامید نمی‌کند. (نک: ابن یعقوب، بدون تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۱)؛ همچنین هنگامی که گفته می‌شود: «القاتل لا یرث» اگر آن را جمله صرفاً خبری بدانیم (نه انشاء در قالب خبر) حکم جمله یعنی ارث نبردن، بر وصف قاتل تعلیق شده که مشعر بر علیت قتل است، یعنی قاتل، بخاطر قاتل بودنش از ارث محروم است. (نک: خالد رمضان، ۱۴۱۸، ص ۱۹۱)

در جملات انشائی منظور از «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» این است که اگر در جمله قیدی ذکر شود که حکم شرعی را مقید کند آن قید می‌تواند بیانگر علت صدور حکم شرعی باشد. مثلاً هنگامی که مولی به عبدش فرمان می‌دهد: «أكرم زيداً العالم» «به زید که دارای صفت عالم است احترام بگذار» یا «العالم يجب إكرامه» «عالم باید مورد احترام قرار گیرد»، این جملات مشعر به این است (خبر از این می‌دهد و اشاره می‌کند) که خود زید به خودی خود خصوصیتی ندارد، بلکه اکرام زید به خاطر عالم بودن او واجب است؛ گویا فرموده: «اکرم زیداً لاجل علمه؛ به زید احترام بگذار زیرا او عالم است» یا «اکرم العالم لاجل علمه» «به شخص عالم به خاطر علمش احترام بگذار» (تونجی و هلال، بدون تاریخ، ص ۳۱۳؛ خالد رمضان، ۱۴۱۸، ص ۱۹۵؛ مظفر و محمدی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۶).

در ادامه برای اختصار گاهی به جای عبارت «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» کلمه «قاعده» می‌آید و منظور قاعده اصولی مورد بحث است.

بررسی مبانی اصولی مرتبط با قاعده در تفسیر المیزان

استفاده از دلالت اشاری یا اشعاری کلام

دلالت اشاری یا اشعاری کلام، از دلالت‌های التزامی است. ویژگی مهم دلالت التزامی در این است که در این نوع دلالت ممکن است در اولین برخورد مخاطب با کلام، مدلول التزامی روشن نباشد بلکه حصول آن نیازمند دقت در کلام و توجه دقیق به مدلول آن است. طباطبائی با ژرف‌نگری تحسین‌برانگیزی که در تفسیر داشته به این نوع از دلالت نیز توجه زیادی داشته و دلالت اشعاری تعلیق حکم بر وصف یکی از اقسام دلالت اشعاری در تفسیر

المیزان است. (نک: موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۳۷۲؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۲۶۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۷۱۳).

اعم بودن تعلیق حکم بر وصف در جملات خبری و انشائی

در علوم بلاغی و منطقی همه جملات به دو قسم کلی انشائی و خبری تقسیم می شوند. جمله خبری جمله‌ای است که ذاتاً قابل اتصاف به صدق و کذب است و جملات انشائی جملاتی‌اند که ذاتاً قابل اتصاف به صدق و کذب نیستند. جملات انشائی خود به گونه‌هایی مختلف همچون استفهام و امر و تعجب و غیره تقسیم می شوند. (حلی، ۱۳۷۱، ص ۳۸). بنا بر دیدگاه المیزان، قاعده تعلیق حکم بر وصف علاوه بر جملات خبری در جملات انشائی نیز مصداق دارد. هر چند بنا بر تحلیلی که گذشت معنای «حکم» در جملات انشائی و خبری متفاوت است اما تعلیق حکم بر وصف در هر دو نوع جمله وجود دارد. برای آشنایی بیشتر خواننده مثال‌هایی از هر دو نوع جمله و اقسام جمله انشائی آورده می‌شود:

جمله خبری: طباطبائی ذیل آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ فَاظِرًا» (۱) که از نوع جملات خبری موجه است، انحصار ثبوت حمد برای الله را معلق بر وصف فاطر دانسته و فاطر بودن را مشعر بر علیت ثبوت حمد ذکر می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۷). همو ذیل آیه «لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا» (الکهف، ۳۸) که از نوع جمله خبری سالبه است، عبارت «رَبِّي» و پروردگار بودن الله را مشعر بر علیت حکم جمله، یعنی نفی مشرک بودن می‌داند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۳۱۴).

ذیل آیه «وَإِتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ» (الشعراء، ۱۳۲) که از نوع جمله انشائی امری است، حکم وجوب تقوا را معلق بر وصف «الَّذِي أَمَدَّكُمْ» دانسته و این وصف را مشعر بر علیت وجوب می‌داند که ترک آن وجوب، عامل استحقاق خشم الهی است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۰۱). همو ذیل آیه «وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا» (الإنسان، ۲۴) که از نوع جملات انشائی نهی‌ای است، وصف «آثِمًا» و «كُفُورًا» را مشعر بر علیت نهی مطلق از اطاعت کافران و گنه کاران ذکر می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۱۴۱). ذیل آیه «هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» (الإسراء، ۹۳) که جمله انشائی و از نوع استفهامی توییحی است (ارمی علوی و مهدی، ۱۳، ج ۱۶، ص ۲۳۹)، استفهام انکاری بیان شده در آیه «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ

كُنْتُ إِلَّا بَشْرًا رَسُولًا؛ «بگو: منزه است پروردگارم (از این سخنان بی معنی)! مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم؟!» (الإسراء، ۹۳) که به معنای نفی قدرت بر آوردن معجزات درخواستی مشرکان است را معلق بر حکم «بَشْرًا» و «رَسُولًا» ذکر می‌کند و این دو وصف را مشعر بر علیت حکم می‌داند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۶۴). همچنین ذیل آیه «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (التحریم، ۱) که از نوع انشائی خطابی است (صافی، ۱۴۱۸، ج ۲۸، ص ۲۹۲) حکم را معلق بر وصف «النَّبِيُّ» می‌داند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۳۲۹)

وصف معتمد و غیر معتمد (همراه موصوف و بدون موصوف)

بحث مفهوم و وصف در علم اصول ارتباط تنگاتنگی با قاعده مورد بحث دارد و مدافعات مفهوم و صف برای اثبات مدعای خود به این قاعده تمسک جسته‌اند. (انصاری، ۱۴۰۴، ص ۱۸۴؛ آخوند خراسانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۲۰؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۴۶) یکی از مبانی مهم در بحث مذکور این است که آیا بحث مفهوم و صف، منحصر به وصف معتمد بر موصوف بوده یا اعم از آن است و شامل وصف بدون موصوف نیز می‌شود. گروهی از اصولیان معتقدند و صف بدون موصوف (و صف غیر معتمد) از محل بحث خارج است زیرا چنین وصفی شبیه لقب است و اگر چنین وصفی بخواهد محل بحث باشد، باید جوامد نیز در بحث داخل شود. (نابینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۳۳) اما گروه دیگر معتقدند حق این است که وصف بدون موصوف نیز در گستره بحث وارد می‌شود. (خمینی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۳۶۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۴۲)

هرچند در مسئله مفهوم و صف اختلاف مذکور وجود دارد اما دقت در تفسیر المیزان و بررسی موارد بکار بردن این قاعده نشان می‌دهد که نویسنده قاعده را شامل هر دو نوع وصف (وصف همراه موصوف و وصف بدون موصوف یا معتمد و غیر معتمد) می‌داند. در آیه «قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» (غافر، ۵۰) کافران وصفی غیر معتمد است (موصوفی برای آن ذکر نشده) اما طباطبائی، قاعده را شامل این آیه نیز دانسته و می‌گوید: تعلیق حکم عدم استجاب بر وصف کفر مشعر بر علیت آن است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۳۲۴)

در آیه «لَنْ يَسْتَنْكفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» (النساء، ۱۷۲) وصف «الْمُقَرَّبُونَ» وصفی معتمد است که موصوف آن یعنی «الْمَلَائِكَةُ» ذکر شده است.

طباطبائی ذیل این آیه می‌گوید: توصیف ملائکه به مقربون مشعر بر علیت است زیرا معنای وصفی در آن وجود دارد و بدین معناست که فرشتگان از عبدخدا بودن، سرباز نزدند زیرا مقرب هستند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۵۱)

تعلیق حکم بر چند صفت متوالی

در فلسفه علت به دو قسم انحصاری و جانشین پذیر تقسیم می‌شود. گاهی علت پیدایش یک معلول موجود معینی است و معلول مفروض، جز از همان علت خاص به وجود نمی‌آید و در این صورت علت مزبور را علت منحصراً می‌خوانند و گاهی معلولی از چند چیز علی‌البدل به وجود می‌آید و وجود یکی از آن‌ها برای پیدایش آن ضرورت دارد، چنانکه حرارت گاهی در اثر جریان الکتریکی در سیم برق و گاهی در اثر حرکت و گاهی هم در اثر فعل و انفعالات شیمیایی پدید می‌آید و در این صورت علت را جانشین پذیر می‌نامند. (مصباح، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۹)

در بحث مفهوم وصف، گروهی از اصولیان معتقدند وصف مفهوم ندارد و نمی‌توان برای اثبات مفهوم و وصف به قاعده «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» استناد کرد. دلیل آن‌ها بر مدعای خود این است که هر چند تعلیق حکم بر وصف مشعر بر علیت است اما چون علیت اعم از منحصره و غیر منحصره است، نمی‌توان از انتفای وصف، انتفای حکم را نتیجه گرفت زیرا ممکن است علت منحصره نباشد و با انتفای آن و وصف، و صف دیگری (علت دیگری) جانشین علت پیشین شود. (وحید خراسانی، ۱۴۲۸، ج ۴، ص ۲۲۳).

طباطبائی ذیل دو آیه که در آن حکم بر چند صفت متوالی تعلیق شده است با توجه به قرائن و معنای صفات، هر کدام از صفات مذکور را سبب تام و علت منحصراً برای وجود حکم می‌داند و وجود هم‌زمان همه صفات را تأکیدی بر وجود حکم می‌داند نه اینکه مجموع صفات علت تامه برای پیدایش حکم باشند. ذیل آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (النور، ۲۳) می‌گوید: «هر کدام از صفات محصنه بودن (شوهردار بودن یا پاک‌دامن بودن) (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۲۷۴)، غافل بودن و مؤمن بودن سبب تامی برای وجود حکم است و هر کدام علت مستقلی است

برای اینکه نسبت زنا را ظلم و نسبت دهنده را ظالم و متهم بی‌گناه را مظلوم جلوه دهند تا چه رسد به اینکه همه آن صفات با هم جمع باشند، یعنی در صورتی که زن بی‌گناهی که به او تهمت زنا زده شده است، هم شوهردار باشد، هم عقیف، هم باایمان و هم غافل (از چنین نسبتی)، نسبت دادن زنا به او ظلمی بزرگ‌تر و گناهی عظیم‌تر خواهد بود و کیفر تهمت زننده لعنت در دنیا و آخرت و عذاب عظیم خواهد بود» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۹۴).

اقسام وصف‌هایی که حکم بر آن معلق شده

الف: مفرد، جمله، شبه جمله

نحویان، نعت را به اعتبار لفظ به سه قسم کلی تقسیم کرده‌اند: ۱. مفرد مانند: کریم؛ ۲. جمله مانند: اقبل فارس بیتسم؛ ۳. شبه جمله مانند: اقبل رجل فی سیاره. (حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۴۵۸)

مفرد: از دیدگاه نحویان صفت مفرد اقسام گوناگونی دارد (حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۴۵۹).

در تفسیر المیزان می‌توان وصف‌های مفردی که حکم بر آن‌ها تعلیق شده را به چهار گروه به شرح ذیل تقسیم کرد:

۱. اسم‌های مشتق: طباطبائی ذیل آیه «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ» (ابراهیم، ۱۳) می‌گوید: تعبیر از کافران را با وصف ظالمان به خاطر اشاره به سبب بودن ظلم آن‌ها برای اهلاک می‌داند و از قاعده تعلیق حکم بر وصف نام می‌برد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۵). همو ذیل آیه «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ» (الکهف، ۴۹) گوید: یاد کردن از این افراد با وصف مجرم بودن، برای اشاره به علت حکم است و اینکه هراس آن‌ها به خاطر مجرم بودن آنهاست و بنابراین حکم شامل هر مجرمی می‌شود هر چند مشرک نباشد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۳۲۴) وی همچنین اوصاف دیگری مانند جاهلون، آثم، کفور، مؤمن، تقی، رب و مانند آن که از دسته اسم‌های مشتق هستند را مشعر بر علیت حکم می‌داند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۱۴۱؛ ج ۲۰، ص ۲۲۶؛ ج ۱۶، ص ۳۵۱؛ ج ۱۵، ص ۲۳۹، ج ۱۳، ص ۱۸۴).

۲. اسم موصول: طباطبائی ذیل آیه «وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَنبَغُ عَلَيْهِمْ أَن يُسْمِعُوا أُولَٰئِكَ وَلَا يَرْجُوا لِقَاءَنَا إِنَّا بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلُهُ» (یونس، ۱۵) وصف الذین به همراه صله آن را مشعر بر علیت دانسته و می نویسد: آوردن وصف برای اشعار به این است که آنچه این افراد را برانگیخته تا چنین سخنان ناروایی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بزنند همان انکار معاد و امید نداشتن به لقای خدا است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۲۷)

۳. اسم اشاره: در داستان اصحاب کهف بخشی از داستان که مربوط به بیدار شدن آنان پس از ۳۰۹ سال و فرستادن یکی برای تهیه غذا به شهر است آمده «فَابْتَغُوا أَحَدَكُمْ بَورِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ» (الکهف، ۱۹) در این آیه کلمه «هذه» صفت است (نحاس، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۵۵۶). حکم بیان شده در این جمله یعنی طلب بعث بر و صف هذه معلق شده که نشان از این است که هذه دخالتی در حکم دارد. و بعید نیست اسم بردن از پول و اشاره کردن بدان، برای این بوده که ما بدانیم جهت بیرون افتادن راز آنان همان پول بوده است» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۳۶۶).

۴. ضمیر: از دیدگاه علم نحو ضمیر کلمه جامدی است که نه نعت (صفت) واقع می شود و نه منوعات (موصوف) (حسن، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۸). هر چند در علم نحو ضمیر نمی تواند صفت واقع شود اما مراد از وصفی که در قاعده «تعلیق حکم بر وصف مشعر بالعلیه» اعم از وصف نحوی است و شامل ضمیر هم می شود. طباطبائی ذیل آیه «فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكِنَّ إِنَّ كَيْدَكِنَّ عَظِيمٌ» (یوسف، ۲۸) که سخن عزیز مصر به همسرش زلیخا است، حکم جمله یعنی عظیم بودن کید (مکر) را معلق بر ضمیر «کن» ذکر کرده و می گوید: اگر نسبت کید را به همه زنان داد، باینکه این پیشامد کار تنها زلیخا بود برای این است که دلالت کند که این عمل از آن جهت از تو سرزد که از زمره زنان هستی و کید زنان هم بزرگ و معروف است؛ و به همین جهت کید همه زنان را بزرگ خواند و دوباره گفت: «إِنَّ كَيْدَكِنَّ عَظِيمٌ». (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۱۹۴)

جمله: جمله با داشتن شرایطی از جمله نکره بودن موصوف می تواند صفت واقع شود. (حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۴۷۲). در آیه «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (السجده، ۷) جمله «خَلَقَهُ» صفت «شَيْءٍ» است (عکبری، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۰۹). طباطبائی در تحلیل استناد

نیکی‌ها و بدی‌ها به ذات خدا از قاعده تعلیق حکم بر وصف استفاده کرده و صفت «خلقه» را مشعر بر علیت حکم «احسن» می‌داند و می‌نویسد: هیچ نوع از انواع سیئات به ساحت قدس او مستند نیست، برای این که به آن جهت که سیئه است خلق نشده و کار خدای تعالی خلقت و آفریدن است و سیئه به بیانی که گذشت، خلقت بردار نیست، چون امری عدمی است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۵)

شبه جمله: شبه جمله یعنی ظرف و جارورمجروور با داشتن شرایطی از جمله اینکه به جمله قیدی بزنند که غرض معنوی جدیدی به جمله اضافه کند، می‌توانند نعت واقع شوند. (حسن، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۴۷۶). در تعدادی از آیات قرآن شبه جمله در نقش وصفی قرار گرفته و حکم بر آن معلق شده است مانند: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» (الفتح، ۴) که در این آیه «مع» ظرف است که صفت برای «إِيمَانًا» قرار گرفته است. (صافی، ۱۴۱۸، ج ۹، ص ۲۳۱). چنانکه درویشی می‌نویسد: «مع ظرف مکان متعلق بمحذوف نعت لإيمان» (درویشی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۲۳۱). بر روی موارد متعدد نشان می‌دهد طباطبائی ذیل چنین آیاتی که شبه جمله صفت واقع شده و حکم بر آن تعلیق شده، اشاره به قاعده نکرده است؛ البته بیان نکردن به معنی این نیست که چنین مواردی را مشمول قاعده نمی‌دانسته بلکه سیره همه مفسران چنین است که ذیل یک آیه به همه ابعاد آن توجه نمی‌کنند و به فراخور حال به برخی نکات اشاره می‌کنند. و تفسیر المیزان نیز از این سیره مستثنی نیست.

ب: نقش نحوی

مصادیق صفت در علم اصول بسیار گسترده‌تر از علم نحو است. از دیدگاه علم نحو، نعت که به آن صفت یا وصف هم گفته می‌شود تابعی است که متبوعش را با معنای جدیدی که مناسب سیاق است کامل می‌کند و هدف گوینده را بر آورده می‌کند. (ابن جنی، ۱۴۲۹، ص ۳، ص ۱۳۳؛ حسن، ۱۳۶۷، ص ۳، ص ۴۵۸)؛ اما در علم اصول وصف مفهومی بسیار فراتر از نعت نحوی دارد و شامل حال، تمییز، و قیود مکان و زمان نیز می‌شود. به عبارت دیگر در علم اصول منظور از وصف، مطلق قید است به استثنای غایت، شرط و عدد. (حسن، ۱۴۱۸، ص ۲۸۳). بررسی آیاتی که طباطبائی و دیگر مفسران در تفسیر آن‌ها به قاعده استناد کرده‌اند

نشان می‌دهد که مراد از وصف در قاعده «تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است» نه تنها از وصف نحوی بلکه از وصف اصولی نیز اعم است و شامل وصفی که در نقش فاعل، مفعول، اسم افعال ناقصه، اسم حروف مشبه بالفعل و مضاف الیه باشد نیز می‌شود. حتی اسم جامدی که دارای معنای وصفی باشد و بالاتر از آن صفتی که در جمله مستقل ذکر شده باشد نیز مشمول قاعده قرار می‌گیرد. برای واضح شدن بیشتر بحث برای هر کدام از موارد فوق نمونه‌ای از تفسیر المیزان می‌آوریم:

فاعل: «لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» (النور، ۱۲) «الْمُؤْمِنُونَ» دارای نقش فاعلی است و «الْمُؤْمِنَاتُ» بر آن عطف شده (دعاس و حمیدان و قاسم، ۱۴۵۲، ج ۲، ص ۳۴۵) و حکم جمله بر این دو وصف معلق شده است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۹۱).

مفعول: «فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً» (ولی) فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست، و ما او را سخت مجازات کردیم! (المزمل، ۱۶) کلمه «الرَّسُولَ» دارای نقش مفعولی است. (صافی، ۱۴۲۱، ج ۲۹، ص ۱۳۸) که حکم (عصیان و سرکشی) بر آن معلق شده است. طباطبائی می‌گوید: کلمه «وبیل» به معنای سخت و ثقیل است، در این جمله به عاقبت امر نافرمانی فرعون از موسی اشاره کرده و اگر از موسی به رسول تعبیر کرده، برای این است که اشاره کند به اینکه آن سببی که باعث گرفتاری فرعون شد، مخالفتش با شخص موسی بدان جهت که موسی است نبود، بلکه بدان جهت که فرستاده خداست بود، پس این کفار هم از مخالفت محمد (صلوات الله علیه) بر حذر باشند، چون او نیز رسول خداست. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۶۸)

حال: «عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» (التحریم، ۵) «مُسْلِمَاتٍ» و کلمات پس از آن حال هستند (صافی، ۱۴۲۱، ج ۲۸، ص ۲۹۶) و حکم (جایگزینی همسران جدید بجای همسران قدیمی) بر آنها (صفت مسلمان، مؤمن، فروتن، و...) معلق شده است. در این آیه بی‌نیازی خدا را خاطر نشان ساخته، می‌فرماید: هر چند شما به شرف زوجیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مشرف شده‌اید، لیکن کرامت نزد خدا به این حرفها نیست، بلکه تنها به تقوی است و

بس، هم چنان که در جای دیگر نیز فرموده: «فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» (الاحزاب، ۲۹) یعنی ملاک برتری، زوجیت و هم‌سری نیست، بلکه همان صفاتی است که در آیه ذکر شده. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۳۳۳)

اسم جامد دارای مفهوم وصفی: «وَمَا أَمْرٌ فَرَعُونَ بِرِشِيدٍ» (هود، ۹۷) فرعون اسم جامد و دارای نقش مضاف‌الیهی است (صافی، ۱۴۲۱، ج ۱۲، ص ۳۴۵) فرعون لقب پادشاهان مصر است، به معنای هر موجود سرکش متجاوز (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۳۲۳) و در این آیه حکم (دارای رشد نبودن) بر آن معلق شده است. یعنی دارا بودن چنین صفاتی در یک انسان باعث می‌شود که فرمان او مایه رشد و نجات نباشد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۳۸۰)

اسم حروف مشبه بالفعل: «قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ» (العنکبوت، ۳۱) اهل در «إِنَّ أَهْلَهَا» اسمِ اِنَّ است (صافی، ۱۴۲۱، ج ۲۰، ص ۳۳۲) و حکم بر آن معلق شده است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۱۲۴).

اسم افعال ناقصه: «كَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا» (الاسراء، ۶۷) «الْإِنْسَانُ» اسم کان است. (صافی، ۱۴۲۱، ج ۱۵، ص ۷۸) و حکم بر آن معلق شده است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۱۵۳).
اسم مجرور به حرف جر: «كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الاحزاب، ۴۳) «الْمُؤْمِنِينَ» اسم مجرور است (صافی، ۱۴۲۱، ج ۲۲، ص ۱۷۰) که حکم (رحیم بودن خدا) بر آن معلق شده است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۳۲۹).

صفتی که موصوفش در جمله دیگر است: «إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ، رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ» (الصافات، ۴ و ۵) یکی از وجوه اعرابی که برای «رَبُّ» بیان شده خبر مبتدای محذوف است یعنی: «هو رب» (صافی، ۱۴۲۱، ج ۲۳، ص ۴۲). طباطبائی و صف «رب» را مشعر بر علیت حکم جمله قبل یعنی واحد بودن اله ذکر می‌کند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۲۲).

تعبیر گوناگون از قاعده در تفسیر المیزان

نویسنده تفسیر المیزان در حدود یکصد آیه از قرآن کریم نکاتی را بیان داشته است که نشان می‌دهد به تعلیق حکم بر وصف و علیت ناشی از آن توجه داشته است، البته بیان این

نکات با بیانهای متفاوتی انجام شده است. به طور کلی شیوه بیان این قاعده در میزان را می‌توان به سه صورت کلی تقسیم کرد:

۱. تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه

طباطبائی در حدود پنجاه آیه از قرآن کریم به قاعده اشاره کرده و صریحاً از آن نام برده است. البته عبارت‌هایی که برای قاعده آورده اندکی متفاوت بوده که به اقتضای سیاق جملات تغییر کرده است. برخی عبارت‌هایی که وی بکار برده از این قرار است: «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۵۰۱؛ ج ۱۲، ص ۳۵)؛ «مشعر به نوع من العلیه» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۴)؛ «مقتضی تعلیق الحکم بالوصف» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۱۸۸)؛ «تعلیق الحکم بالوصف مشعر بالعلیه» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۵)؛ «تعلیق الحکم بالوصف المشعر بالعلیه» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۰۱)؛ «علیه الوصف للحکم» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۴۱)؛ «مشعر بنوع من التعلیل» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۶۲)؛ «بقید مشعر بالتعلیل» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۷۸)؛ «مشعر بعلیته» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۳۳۷).

۲. وضع الظاهر موضع المضمّر

سیر عادی و حالت طبیعی کلام این است که متکلم تنها یک بار از اسم ظاهر استفاده کند و در دفعات بعدی، از ضمیر بجای اسم ظاهر استفاده کند اما در بسیاری از مواقع متکلم از این اقتضای طبیعی خارج شده و بجای ضمیر مجدداً از اسم ظاهر استفاده می‌کند (ابن هشام، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۸۲؛ حسن، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۹۶) این سبک از سخن گفتن با انگیزه‌های گوناگونی همچون: تعظیم، اهانت، لذت بردن از نام شخص، زدودن ابهام، ایجاد ترس و تقویت انگیزه مخاطب برای فرمان‌پذیری، انجام می‌شود که در کتاب‌های علوم بلاغی تحت عنوان «وضع الظاهر موضع المضمّر» یا «وضع المظهر موضع المضمّر» از آن یاد شده است. (ابن حیون، ۱۴۲۸، ص ۶۹؛ تفتازانی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸؛ خطیب قزوینی، سکاکی و عصام‌الدینی اسفراینی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۵۱). یکی از این انگیزه‌ها تنبیه مخاطب بر علت حکم است؛ مانند: «قَبِدْكَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (البقره، ۵۹) در این آیه در بخش اول عبارت «الذين ظلموا»

آمده و در بخش دوم نیازی به ذکر آن نبود و می‌توانست ضمیر جایگزین آن شود و بدین صورت بیان شود: «علیهم» اما تکرار اسم ظاهر بجای ضمیر مشعر بر علت حکم است. یعنی علت نزول عذاب این بود که آنان افراد ستمگری بودند. (مطلوب، ۲۰۰، ص ۶۷۵). این بازگفتی از همان قاعده «تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» است. طباطبائی نیز ذیل آیات زیادی از همین تعبیر «و وضع المظهر موضع المضمّر» استفاده کرده و به علت بودن اسم ظاهر برای حکم اشاره کرده است. بدیهی است که در این موارد از اسم ظاهر معنای وصفی آن اراده می‌شود نه معنای جامد آن؛ به‌عنوان نمونه در آیه «فَاتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» (هود، ۹۷) اقتضای طبیعی کلام این است که برای جلوگیری از طولانی شدن بیهوده کلام، که امری ناپسند است در جمله دوم کلمه «فرعون» تکرار نشود و بجای آن ضمیر بیاید و جمله به صورت «وَ مَا أَمْرُهُ بِرَشِيدٍ» آورده شود، اما آمدن اسم ظاهر بجای ضمیر مشعر بر علت است. در این جمله واژه «فرعون» اسم ظاهر است، اما معنای وصفی آن اراده شده است زیرا فرعون لقب پادشاهان مصر است که عموماً افرادی متکبر و متجاوز بوده‌اند (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۹، ص ۶۹). طباطبائی ذیل این آیه می‌نویسد: فایده تکرار کلمه فرعون برای آن معنایی بوده که خود این کلمه داشته چون هرکسی از این کلمه معنای تفرعن و طغیان را می‌فهمد و در نتیجه از همین کلمه می‌فهمد که صاحب این اسم نمی‌تواند دارای امری رشید باشد و معلوم است که در صورتی که ضمیر بجای اسم ظاهر می‌آمد چنین برداشتی برای مخاطب صورت نمی‌گرفت. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۳۸۰). برای اختصار از ذکر بقیه نمونه‌ها خودداری می‌شود. (نک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۳۰؛ ج ۲، ص ۲۰۸؛ ج ۶، ص ۷۲؛ ج ۱، ص ۲۴۷؛ ج ۷، ص ۹۲؛ ج ۱۳، ص ۲۰۲؛ ج ۱۲، ص ۳۰۴؛ ج ۱۳، ص ۴۰۵)

۳. «قید حیثیت»

علمای بلاغت بجای کلمه «علت» از کلمه «من حیث» استفاده می‌کنند که در واقع عبارت دیگری از همان علت است؛ یعنی بجای اینکه بگویند به خاطر داشتن فلان صفت، حکم مذکور جاری است، می‌گویند از جهت داشتن فلان صفت، حکم جاری است؛ برای یک شخص یا شیء همواره صفات گوناگونی در نظر گرفته می‌شود و سپس ثبوت حکم بر یکی از صفات معلق می‌شود. در این روش بیان، گوشزد می‌شود که از جهت داشتن صفت

مذکور، حکم جاری است. به عنوان نمونه تفتازانی می نویسد: «بدرستی که تعلیق حکم بر وصف، مشعر بر حیثیت است چنانکه وقتی می گوئیم: "جواد گدایش را رد نمی کند" بدین معنی است آن شخص، از این جهت که جواد است به صفت بخل متصف نمی شود؛ زیرا جواد با بخل منافات دارد. پس جواد بودن علت برای نفی بخیل بودن است؛ اما اگر مصداق جواد، بدون وصف جواد بودن (یعنی انسان) در نظر گرفته شود ممکن است به صفت بخیل بودن متصف شود» (تفتازانی، خطیب قزوینی و سکاکی، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۳۶۴).

طباطبائی ذیل حدود ۱۵ آیه، برای بیان علیت ناشی از تعلیق حکم بر وصف از این سبک بیان استفاده کرده است. وی در برخی موارد از عبارت «من حیث» و در بیشتر موارد از عبارت «بما أنه» و مشابه آن یعنی «بما أنها، بما أنهم» استفاده کرده است. به عنوان نمونه ذیل آیه «وَكَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا» (الإسراء، ۶۷) می نویسد: «کفران نعمت عادت انسان است، از این جهت که دارای طبیعت انسانی است و به همین خاطر وابسته به اسباب ظاهری است و در نتیجه مسبب الاسباب را فراموش کرده و شکر او را بجا نمی آورد باینکه در نعمت های او غوطه ور است». به عبارت دیگر حکم جمله یعنی «کفران» بر «الانسان» معلق شده و بدان معناست که انسان بخاطر داشتن وصف انسانیت (طبیعت انسان که به معنای فراموشکار است) خدا را فراموش می کند و شکر او را بجا نمی آورد و کفر می ورزد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۱۵۴). همو ذیل آیه «یا ایها الذین آمنوا إن من أزواجکم و اولادکم عدوؤکم فاحذروهم» (التغابن، ۱۴) می نویسد: «سیاق خطاب با لفظ یا ایها الذین آمنوا و تعلیق عداوت به آنها مفید تعلیل است، یعنی آنها با مؤمنان دشمن اند از این جهت که مؤمن اند و عداوت از جهت ایمان است که جز با تلاش آنها برای رویگردانی مؤمنان از اصل ایمان حاصل نمی شود» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۳۰۷) برای اختصار از آوردن بقیه نمونه ها خود داری می شود. (نک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۹۵؛ ج ۱۶، ص ۱۲۴؛ ج ۱۹، ص ۲۵۵؛ ج ۳، ص ۲۶۶؛ ج ۵، ص ۱۲۴؛ ج ۵، ص ۱۲۶؛ ج ۱۲، ص ۳۵؛ ج ۱۵، ص ۲۸۵).

نتیجه گیری

بررسی ژرف نگرانه تفسیر المیزان نشان می دهد نویسنده آن با تسلطی که بر علوم گوناگون داشته بخوبی از ابزارهای گوناگون زبانی برای بیان معانی آیات بهره جسته است.

وی با در نظر داشتن قواعد علم اصول و همچنین ادبیات عرب، علم معانی، بیان و بدیع در استنباطهای تفسیری مسیر دقیقی را پیموده و به اقسام گوناگون دلالت‌های کلام که از جمله آن‌ها دلالت اشعاری است توجه داشته است. از جمله این قواعد مهم که قاعده «تعليق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» است نیز از نظر وی دور نمانده و با بیانهای گوناگون به این قاعده استناد کرده است.

طباطبائی معنای «وصف» در قاعده را بسیار گسترده می‌داند. از دیدگاه وی و صفی که حکم بر آن معلق شده منحصر در وصف به‌مراه مو صوف نیست بلکه شامل و صف بدون موصوف، ضمیر و حتی اسم جامدی که معنای وصفی در آن لحاظ شده نیز می‌گردد. از منظر او وصف در این قاعده افزون بر وصف اصولی که شامل مشتق نحوی، حال، تمییز، ظرف و جار و مجرور می‌شود، نقش‌های گوناگون دیگر هم چون: فاعل، مفعول، اسم حروف مشبّهة بالفعل، اسم افعال ناقصه، مضاف الیه و اسم مجرور را نیز در بر می‌گیرد و حتی اگر وصف در جمله‌ای جدا که از جهت معنوی با جمله مورد نظر ارتباط دارد بیان شده باشد می‌تواند مشمول قاعده شود و مشعر بر علیت حکم قرار گیرد.

طباطبائی در تحلیل آیات برای بیان قاعده از سه شیوه استفاده کرده است. در برخی آیات از قاعده «تعليق الحکم علی الوصف مشعر بالعلیه» به صراحت نام می‌برد و در ذیل آیات زیادی نیز از تعبیر «وضع المظهر موضع المضمّر» و نیز تعبیر «بما أنه، بما أنهم»، «من حیث» و مانند آن استفاده می‌کند.

طباطبائی در سرا سر تفسیر المیزان، ذیل حدود یکصد آیه از قرآن کریم از این قاعده استفاده کرده و این تعداد در مقایسه با آیات زیادی از قرآن که در آن‌ها حکم بر وصف معلق شده تعداد کمی است، اما روش وی می‌تواند الگویی برای بکارگیری این قاعده ذیل سایر آیات باشد و به کشف معارف جدید از کتاب الهی بینجامد.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن جنی، عثمان بن جنی. (۱۴۲۹). *الخصائص*. بیروت: دار الکتب العلمیه.

- ابن حیون، نعمان بن محمد. (۱۴۲۸). **الایضاح**. (جلد ۱-۱). بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ابن سراج، محمد بن سری. (۱۴۳۰). **الاصول فی النحو**. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیه.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله. (۱۴۰۸). **احکام القرآن (لابن العربی)**. (جلد ۱-۴). بیروت: دار الجیل.
- ابن فارس بن زکریا، ابو الحسین. (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغه. قم - ایران: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت - لبنان: دار الفکر للطباعه و النشر و التوزیع - دار صادر.
- ابن هشام، عبدالله بن یوسف. (۱۴۲۹). **اوضح المسالک الی الفیه ابن مالک**. (جلد ۱-۴). بیروت: المکتبه العصریه.
- ابن یعقوب مغربی، احمد بن محمد (بدون تاریخ). مواهب الفتح فی شرح تلخیص المفتاح، (جلد ۱-۲)، تحقیق: خلیل، خلیل ابراهیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی، (بدون تاریخ). کتاب الکناش فی فنی النحو والصرف، (جلد ۱-۲)، بیروت: المکتبه العصریه.
- ارمی علوی، محمد امین بن عبدالله، و مهدی، هاشم محمد علی بن حسین. (۱۳). تفسیر حدائق الروح و الریحان فی روابی علوم القرآن. بیروت - لبنان: دار طوق النجاه.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۰۴). **مطارح الانظار**. [بی جا]: موسسه آل البيت (علیه السلام).
- اوسی، علی رمضان. (۱۳۸۱). روش علامه طباطبایی در تفسیر المیزان. (جلد ۱-۱). تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. (۱۳۶۴). **کفایه الاصول**. [بی جا]: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
- بدری، تحسین. (۱۴۲۸). معجم مفردات اصول الفقه المقارن. تهران: نشر فرهنگ مشرق زمین.
- تفتازانی، مسعود بن عمر. (۱۳۷۶). **مختصر المعانی (تفتازانی)**. (جلد ۱-۱). قم: دار الفکر.
- ---، ---. (۱۳۸۷). **المطول شرح تلخیص المفتاح**. (جلد ۱-۱). قم: دار الکوخ.

- ، ---، خطيب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن، و سکاکی، يوسف بن ابی بکر. (۱۳۶۲).
 المدرس الافضل فيما یرمز و یشار الیه فی المطول. قم: دار الکتاب.
- تونجی، محمد، و هیشم، هلال. (بدون تاریخ). معجم مصطلح الأصول. (ج ۱). بیروت - لبنان:
 دار الجیل. ۶۹۲
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). رحيق مختوم شرح حکمت متعالیه (صدرالدین شیرازی).
 انتشارات اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۳۷۶). الصحاح: تاج اللغه و صحاح العربیه. (جلد ۱-۷).
 بیروت: دار العلم للملایین.
- حسن، عباس. (۱۳۶۷). النحو الوافی مع ربطه بالاسالیب الرفیعه و الحیاه اللغویه المتجدده.
 (جلد ۱-۴). تهران: ناصر خسرو.
- حلی، حسن بن یوسف. (۱۳۷۱). الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید [نصیرالدین
 الطوسی]. (جلد ۱-۱). قم: بیدار.
- خالد رمضان، حسن. (۱۴۱۸). معجم أصول الفقه. قاهره - مصر.
- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن و سکاکی، يوسف بن ابی بکر. (۲۰۰۳). عروس
 الافراح فی شرح تلخیص المفتاح. بیروت: مکتبه العصریه.
- ، ---، سکاکی، يوسف بن ابی بکر، و عصام الدینی اسفراینی، ابراهیم بن محمد.
 (۱۴۲۲). الاطول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- خمینی، روح الله. (۱۴۲۳). تهذیب الاصول: تقریر ابحاث الاستاذ السید روح الله الموسوی
 الامام الخمینی. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی (س).
- دعاس و حمیدان و قاسم. (۱۴۵۲). اعراب القرآن الکریم. دمشق: دار المنیر و دار الفارابی.
- دقر، عبد الغنی. (۱۳۹۵). معجم النحو. (جلد ۱-۱). دمشق: مطبعه محمد هاشم الکتبی.
- درویشی، محی الدین. (۱۴۱۵). اعراب القرآن و بیانه، سوریه: دارالارشاد.
- زمخشری، محمود. (۱۴۰۷). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی.
- ستوده نیا، محمدرضا و رجایی، مهدی. (۱۳۹۳). کارایی قاعده «تعليقُ الحُکم عَلَی الوَصفِ
 مُشعرٌ بِالْعِلَّیَّه» در تفسیر قرآن کریم. پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن. شماره ۵، پاییز و زمستان
 ۱۳۹۳،

- سیرافی، حسن بن عبدالله. (۱۴۲۹). شرح کتاب سیبویه. (جلد ۱-۵). بیروت: دار الکتب العلمیه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۹). معانی. تهران: نشر میترا.
- صاحب حماه، اسماعیل بن الافضل. (۱۴۲۵). الکناش فی فنی النحو و الصرف. صیدا؛ بیروت: المكتبه العصریه.
- صافی، محمود. (۱۴۱۸). الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانه مع فوائد نحویه هامه. (جلد ۱-۳۱). بیروت: دار الرشید.
- صنفور، محمد. (۱۴۲۸ ق). المعجم الاصولی، (جلد ۱-۲)، قم: منشورات الطیار.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طباطبائی، سید محمد حسین، سید محمد باقر موسوی همدانی. (۱۳۷۴). قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
- عبد المنان، راسخ. (۱۴۲۴). معجم اصطلاحات أصول الفقه. بیروت: دار ابن حزم.
- عکبری، عبدالله بن الحسین. (۱۴۱۹). التبیان فی اعراب القرآن. (جلد ۱-۱). ریاض: بیت الافکار الدولیه.
- سید مرتضی، علی بن حسین. (۱۳۷۶). الذریعه الی اصول الشریعه. (جلد ۱-۲). تهران: دانشگاه تهران. موسسه انتشارات و چاپ.
- ---، ---. (۱۴۳۱). تفسیر الشریف المرتضی. بیروت: شرکه الاعلمی للمطبوعات.
- شکرانی، رضا. (۱۳۸۰). درآمدی بر تحلیل ساختهای نحوی قرآن و ترجمه آن به فارسی، مجله مقالات و بررسی‌ها، شماره ۶۹، تابستان ۱۳۸۰، (صفحه ۱۱-۳۰)
- غلابینی، مصطفی. (۱۳۶۲). جامع الدروس العربیه. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۱۲). المحصول، چاپ دوم، تحقیق: دکتر طه فیاض العلوانی، بیروت: مؤسسه الرساله.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹). کتاب العین. (جلد ۱-۹). قم: نشر هجرت.
- مجتهد خراسانی، میرزا محمود. (۱۳۵۶). رهبر خرد. قم: انتشارات عصمت.
- مصباح، محمد تقی. (۱۳۶۶). آموزش فلسفه. (جلد ۱-۲). تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

- مصطفوی، حسن. (۱۴۳۰). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. بیروت- لندن- قاهره: دار الکتب العلمیة- مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- مطلوب، احمد. (۲۰۰۰). معجم المصطلحات البلاغیة و تطورها. (جلد ۱-۱). بیروت: مکتبة لبنان ناشرون.
- مظفر، محمدرضا و محمدی، علی. (۱۳۸۷). شرح اصول فقه. (جلد ۱). قم- ایران: دار الفکر.
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳). مختصر التذکره با اصول الفقه. (جلد ۱-۱). قم: کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۸). انوار الاصول. (جلد ۱-۳). قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
- نایینی، محمدحسین. (۱۳۵۲). اجود التقريرات. (جلد ۱-۲). قم: مطبعه العرفان.
- نحاس، احمد بن محمد. (۱۴۲۱). اعراب القرآن. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- وحید خراسانی، حسین. (۱۴۲۸). تحقیق الاصول. (جلد ۱-۵). قم: الحقائق.
- هلال، هیثم، (۱۴۲۴ ق). معجم مصطلح الاصول، (جلد ۱)، بیروت: دارالجلیل

- Partin,